

که در سرزمینشان ساکن شدند می‌نگرد و درصدد پاسخ به این سؤال است که مسیحیان سریانی مهاجران را به لحاظ تاریخی، دینی و نژادی در سده هفتم چگونه دیده‌اند؟ وی تلاش می‌کند تا نشان دهد این گزارش‌ها در فهم ما از خاستگاه اسلام و قرآن مؤثر خواهد بود.

بخش سوم و آخرین بخش از این کتاب با عنوان «مطالعه انتقادی قرآن و سنت تفسیری اسلامی» بر اهمیت مطالعه نقادانه قرآن تأکید دارد.

«یادداشت‌هایی درباره تصحیح‌های قرآن در سده‌های میانه و دوران جدید» عنوان مقاله‌ای از دوین استوارت<sup>۷</sup> است. وی مقاله خود را با بررسی کتاب کریستوف لوکنزبرگ به مناسبت انتشار آن آغاز می‌کند و ضمن اشاره به واکنش‌های شدید هم مثبت و هم منفی به این کتاب، اثر لوکنزبرگ را به هیچ وجه الگوی انتقادی مناسبی برای شکل‌گیری روشی نوین در مطالعات قرآنی نمی‌داند. استوارت با انتقاد به فنیکس و هورن تلاش دانشمندان مسلمان در سده‌های میانه در نام‌گذاری ۱۱۴ سوره قرآن به نام دوره‌های مکی و مدنی، تعیین چیدمان تاریخی آن‌ها و گزارش‌های اسباب نزول را نوعی مطالعه نقادانه در مورد قرآن می‌داند که توسط خود مسلمانان آغاز گردیده و پیشینه‌ای مهم دارد. وی معتقد است فنیکس و هورن از سنت علمی غربی و اسلامی بی‌اطلاع‌اند. در ادامه استوارت برخی از ادعاهای لوکنزبرگ را مطرح و به تفصیل به نقد و بررسی آن‌ها پرداخته و در آخر به آن‌ها پاسخ داده است.

بهنام صادقی، در مقاله‌ای مستقل با عنوان «معیارهای اصلاح متن قرآن»<sup>۸</sup>، ادعاهای طرح‌شده توسط استوارت در این مقاله را به‌طور روشمند نقد کرده است. صادقی در نقد خود چنین به طرح

نشانا (نسخه سریانی داستان اسکندر) را دوباره تعریف می‌کند و وجود دارد. ابتدا مشاهده می‌شود که روایت سریانی و قرآنی در بسیاری از موارد متفاوت هستند، حتی درباره رویدادهای خاص، توصیف‌ها و تغییرات عبارتی که ون بلیدل پیش‌تر به عنوان شباهت مطرح کرده است. این تفاوت‌ها علیه اقتباس مستقیم قرآن از داستان نشانا است. همچنین زبان دو متن نیز دلایل بیشتری مبنی بر وابسته نبودن این دو متن فراهم می‌کند. در نهایت با توجه به تاریخ دو متن، وابستگی مستقیم یک داستان به داستان دیگر بعید به نظر می‌رسد. این حقایق، به علاوه عدم وجود شواهد قطعی ارائه شده در ادعاهای ون بلیدل و تسبی مبنی بر شکل‌گیری روایات قرآن بر اساس روایت سریانی، باعث می‌شود تا به احتمال اینکه قرآن و نشانا شاهدان مستقلی برای یک سنت مشترک باشند توجه شود.

در مقاله «فراسوی تک‌واژه‌ها: مائده-شیطان-جبت و طاغوت. سازوکارهای انتقال به بایبل حبشی (گعز) و متن قرآن» از مانفرد کروپ<sup>۹</sup>، وی به ارائه گزارشی از مهم‌ترین نتایج یک پروژه با عنوان «تأثیر حبشی بر قرآن و اسلام نخستین»، که از سال ۲۰۰۲ بر عهده گرفته است، می‌پردازد. کروپ با اشاره به پژوهش‌های صورت‌گرفته در مورد واژگانی چون مائده، شیطان، جبت و طاغوت این واژگان را به عنوان وام‌واژگان قرآنی از حبشی قلمداد می‌کند. او معتقد است در برخی فقره‌های قرآن شاهد بازتاب سنت‌های مسیحیت حبشی هستیم.

«اسلام نوپا در منابع سریانی سده هفتم» از عبدالملک سعیدی<sup>۱۰</sup> آخرین مقاله از دسته مقالات بخش دوم کتاب است. سعیدی در مقاله خود از دریچه نگاه مسیحیان سریانی به مهاجرانی

**استوارت با انتقاد به فنیکس و هورن تلاش دانشمندان مسلمان در سده‌های میانه در نام‌گذاری ۱۱۴ سوره قرآن به نام دوره‌های مکی و مدنی، تعیین چیدمان تاریخی آن‌ها و گزارش‌های اسباب نزول را نوعی مطالعه نقادانه در مورد قرآن می‌داند که توسط خود مسلمانان آغاز گردیده و پیشینه‌ای مهم دارد.**

